

السبته الفاظ آیاتی که در بالا گفته شد مستقیماً شامل این تعمیم نیست، بلکه یک توسعه عقلی است ولی تعبیری که در سوره «الرحمن» خواندیم: و السماء رفعها و وضع المیزان الا تطغوا فی المیزان اشاره ای به این تعمیم دارد. ۳ - «قسطاس» به کسر قاف و ضم آن (بر وزن مقیاس و گاهی هم بر وزن قرآن نیز استعمال شده) به معنی ترازو است، بعضی آن را کلمه ای رومی، و بعضی عربی می دانند، و گاهی گفته می شود در اصل مرکب از دو کلمه «قسط» به معنی عدل و «طاس» به معنی کفه ترازو است، و بعضی گفته اند «قسطاس» ترازوی بزرگ است در حالی که «میزان» به ترازوهای کوچک هم گفته می شود. به هر حال قسطاس مستقیم ترازوی صحیح و سالمی است که عادلانه وزن کند، بی کم و کاست!

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۱۴

جالب اینکه در روایتی از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر این کلمه می خوانیم: هو المیزان الذی له لسان: «قسطاس ترازویی است که زبانه دارد». اشاره به اینکه ترازوهای بدون زبانه حرکات کفه ها را به طور دقیق نشان نمی دهد، اما هنگامی که ترازو زبانه داشته باشد کمترین حرکات کفه ها روی زبانه منعکس می شود، و عدالت کاملاً رعایت می گردد.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۱۵

آیه ۳۶ - ۴۰

آیه و ترجمه

۳۶ و لا تقف ما لیس لك به علم ان السمع و البصر و الفواد کل اولئک کان عنه مسئولا

۳۷ و لا تمش فی الارض مرحاً انک لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولا

۳۸ کل ذلک کان سیئه عند ربک مکروها

۳۹ ذلک مما اوحی الیک ربک من الحکمة و لا تجعل مع الله الها اخر فتلقى فی جهنم ملوما مدحورا

۴۰ افا صفکم ربکم بالبنین و اتخذ من الملائكة اناثا انکم لتقولون قولا عظیما
ترجمه :

۳۶ - از آنچه نمی دانی پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دلها همه
مسئولند!

۳۷ - روی زمین با تکبر راه مرو، تو نمی توانی زمین را بشکافی و طول قامت
هرگز به کوهها نمی رسد؟

۳۸ - همه اینها گناهِش نزد پروردگار تو منفور است.

۳۹ - این احکام از حکمت‌هایی است که پروردگار ت به تو وحی فرستاده، و
هرگز معبودی با الله قرار مده که در جهنم می افتی درحالی که مورد سرزنش
خواهی بود و رانده

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۱۶

شده (درگاه خدا).

۴۰ - آیا خداوند پسران مخصوص شما قرار داد و خودش دخترانی از فرشتگان
انتخاب کرد؟! شما سخن بزرگ (و بسیار زشتی) می گوئید!

تفسیر:

تنها از علم پیروی کن

در آیات گذشته یک سلسله از اصولیترین تعلیمات و احکام اسلامی را
خواندیم، از توحید که خمیر مایه این تعلیمات است گرفته تا دستوراتی مربوط
به شئون مختلف زندگی فردی و اجتماعی انسانها.
در آیات مورد بحث به آخرین بخش از این احکام می رسیم که در آن به چند
حکم مهم اشاره شده است.

۱ - نخست سخن از لزوم تحقیق در همه چیز به میان آورده، می فرماید: «از
آنچه به آن علم نداری پیروی مکن» (و لا تقف ما لیس لک به علم).
نه در عمل شخصی خود از غیر علم پیروی کن، و نه به هنگام قضاوت درباره
دیگران، نه شهادت به غیر علم بده، و نه به غیر علم اعتقاد پیدا کن.
و به این ترتیب، نهی از پیروی از غیر علم معنی وسیعی دارد که مسائلی
اعتقادی و گفتار و شهادت و قضاوت و عمل را شامل می شود، و اینکه بعضی
از مفسران آن را به بخشی از این امور محدود کرده اند دلیل روشنی ندارد، زیرا
لا تقف از ماده قفو (به وزن عفو) به معنی دنباله روی از چیزی است، و
می دانیم دنباله روی از غیر علم، مفهوم وسیعی دارد که همه آنچه را گفتیم

شامل می‌شود.

روی این زمینه الگوی شناخت در همه چیز، علم و یقین است، و غیر آن خواه «ظن و گمان» باشد یا «حدس و تخمین» یا «شک و احتمال» هیچکدام قابل اعتماد نیست. آنها که بر اساس این امور اعتقادی پیدا می‌کنند، یا به قضاوت و داوری

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۱۷

می‌نشینند، یا شهادت می‌دهند، و یا حتی در عمل شخصی خود طبق آن رفتار می‌کنند بر خلاف این دستور صریح اسلامی گام برداشته‌اند. و به تعبیر دیگر نه شایعات می‌تواند مقیاس قضاوت و شهادت و عمل گردد و نه قرائن ظنی و نه اخبار غیر قطعی که از منابع غیر موثق بما می‌رسد. و در پایان آیه دلیل این نهی را چنین بیان می‌کند که: «گوش و چشم و دل همگی مسئولند» و در برابر کارهایی که انجام داده‌اند از آنها سؤال می‌شود (ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا). این مسئولیتها به خاطر آن است که سخنانی را که انسان بدون علم و یقین می‌گوید یا به این طریق است که از افراد غیر موثق شنیده، و یامی‌گوید دیده‌ام در حالی که ندیده، و یا در تفکر خود دچار قضاوتهای بی‌ماخذ و بی‌پایه‌ای شده که با واقعیت منطبق نبوده‌است، به همین دلیل از چشم و گوش و فکر و عقل او سؤال می‌شود که آیا واقعا شما به این مسائل ایمان داشتید که شهادت دادید، یا قضاوت کردید، یا به آن معتقد شدید و عمل خود را بر آن منطبق نمودید؟!

گرچه بعضی از مفسران گفته‌اند که منظور از سؤال کردن از این اعضاء سؤال از صاحبان آنها است، ولی با توجه به اینکه قرآن در آیات دیگر (مانند آیه ۲۱ فصلت) تصریح می‌کند که روز قیامت، اعضاء پیکر انسان و حتی پوست تنش به سخن در می‌آیند و حقایق را بازگو می‌کنند، هیچ دلیلی ندارد که ما ظاهر آیه را رها سازیم و نگوئیم از خود این اعضاء سؤال می‌شود. اما اینکه چرا از میان حواس انسان تنها اشاره به چشم و گوش شده‌است، دلیلش روشن است، زیرا معلومات حسی انسان غالبا از این دو طریق حاصل می‌شود و بقیه تحت الشعاع آنها هستند.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۱۸

یک درس مهم برای برقراری نظم اجتماعی

در آیه‌ای که خواندیم به یکی از مهمترین اصول زندگی اجتماعی اشاره شده است که نادیده گرفتن آن نتیجه‌ای جز هرج و مرج اجتماعی و از بین رفتن روابط انسانی و پیوندهای عاطفی نخواهد داشت.

و اگر برآستی این برنامه قرآنی در کل جامعه انسانی و همه جوامع بشری بطور دقیق اجرا شود بسیاری از نابسامانیها که از شایعه‌سازی و جوسازی و قضاوتهای عجولانه و گمانهای بی‌اساس و اخبارمشکوک و دروغ سرچشمه می‌گیرد برچیده خواهد شد.

در غیر این صورت، هرج و مرج در روابط اجتماعی همه جا را فراخواهد گرفت، هیچکس از گمان بد دیگری در امان نخواهد بود، هیچکس به دیگری اطمینان پیدا نخواهد کرد، و آبرو و حیثیت افراد همواره در مخاطره قرار خواهد گرفت.

در بسیاری دیگر از آیات قرآن و روایات اسلامی روی این موضوع تکیه شده است از جمله:

۱ - آیاتی که افراد بی‌ایمان را نسبت به پیروی از ظن و گمان شدیداً مورد نکوهش قرار داده است مانند: و ما يتبع اکثرهم الا ظنا ان الظن لا يغني من الحق شيئا: «اکثر آنها در قضاوتهای خود تنها از ظن و گمان پیروی می‌کنند در حالی که ظن و گمان به هیچوجه انسان را به حق و حقیقت نمی‌رساند» (سوره یونس آیه ۳۶).

۲ - در جای دیگر پیروی از گمان در ردیف پیروی از هوای نفس قرار داده شده: ان يتبعون الا الظن و ما تهوى الانفس: «آنها تنها پیروی از گمان و هوای نفس می‌کنند» (نجم آیه ۲۳).

۳ - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: ان من حقيقة الايمان ان

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۱۹

لا يجوز منطقك علمك: «از حقیقت ایمان این است که گفتارت از علمت فزونتر نباشد و بیش از آنچه می‌دانی نگوئی».

۴ - در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می‌خوانیم که از پدرانش چنین نقل می‌کند لیس لك ان تتكلم بما شئت، لان الله عز و جل يقول و لا تقف ما ليس لك به علم: «تو نمی‌توانی هر چه را می‌خواهی بگوئی، زیرا خداوند متعال می‌گوید از آنچه علم نداری پیروی نکن».

۵ - در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم که فرمود: ایاکم و الظن فان الظن اکذب الکذب: «از گمان پرهیزید که گمان بدترین دروغ است».

۶ - کسی خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید و عرض کرد من همسایگانی دارم که کنیزان خواننده‌ای دارند، می‌خوانند و می‌نوازند، و من گاهی که برای قضاء حاجت (به دستشویی) می‌روم نشستن خود را طولانی‌تر می‌کنم، تا نغمه‌های آنها را بشنوم در حالی که برای چنین منظوری نرفته‌ام امام صادق (علیه السلام) فرمود: مگر گفتار خداوند را نشنیده‌ای که می‌فرماید: ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا: «گوش و چشم و قلب همگی مسئولند» او عرض کرد گویا هرگز این آیه را از هیچکس نه عرب و نه عجم نشنیده بودم و من اکنون این کار را ترک می‌گویم و بدرگاه خدا توبه می‌کنم.

در بعضی از منابع حدیث در ذیل این روایت می‌خوانیم که امام به او دستور داد برخیز و غسل توبه کن و به مقداری که می‌توانی نماز بگذار چرا که کار بسیار بدی انجام می‌دادی که اگر در آن حال می‌مردی مسئولیت تو عظیم بود!

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۲۰

از این آیات و احادیث که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی (علیهم السلام) نقل شده است روشن می‌شود که اسلام چگونه چشم و گوش انسان را مسئول می‌شمرد، تا نبیند نگوید، تانشنود قضاوت نکند، و بدون تحقیق و علم و یقین نه به چیزی معتقد شود، نه عمل کند و نه داوری نماید. پیروی از گمان و حدس و تخمین و شایعات و هر آنچه غیر از علم و یقین است، خطرات بزرگی برای فرد و جامعه ایجاد می‌کند که هر کدام به تنهایی ضایعات بزرگی دارد از جمله:

۱ - تکیه بر غیر علم سرچشمه پایمال شدن حقوق افراد و یا دادن حق به غیر مستحق است.

۲ - پیروی از غیر علم، آبروی افراد آبرومند را به خطر می‌اندازد و خدمتگذاران را دلسرد می‌کند.

۳ - اعتماد بر غیر علم، بازار شایعات و شایعه‌سازان را داغ و پررونق می‌کند.

۴ - پیروی از غیر علم، روحیه تحقیق و کنجکاوی را از انسان گرفته و او را فردی زودباور و ساده‌اندیش بار می‌آورد.

- ۵ - پیروی از غیر علم، روابط گرم و دوستانه را در خانه و بازار و مرکز کار و همه جا به هم زده و مردم را نسبت به یکدیگر بدبین می‌سازد.
- ۶ - پیروی از غیر علم، استقلال فکری ما را از بین می‌برد و روح را برای پذیرش هر گونه تبلیغات مسموم آماده می‌سازد.
- ۷ - پیروی از غیر علم سرچشمه قضاوت‌های عجولانه و انتخاب‌های فوری، در مورد همه کس و همه چیز است که این خود مایه انواع ناکامیها و پشیمانیها است.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۲۱

راه مبارزه با پندارگرایی

تنها سؤالی که در اینجا باقی می‌ماند این است که ما چگونه می‌توانیم خود و جامعه را از این عادت زشت و نکبت بار و عواقب دردناک آن رهایی بخشیم. پاسخ این سؤال نیاز به بحث طولانی دارد ولی به عنوان یک دستور العمل فشرده باید به نکات زیر توجه کرد:

- الف - باید عواقب دردناک این عمل را از طرق مختلف پی در پی به مردم گوشزد کرد و از آنها خواست که در آثار شوم پیروی از غیر علم بیندیشند.
- ب - باید طرز تفکر و جهان بینی اسلامی را در انسانها زنده کرد تا بدانند خداوند در همه حال مراقب آنها است، او سمیع و بصیر است و حتی از افکار ما آگاه است يعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور (سوره غافر آیه ۱۹): «هر سخنی می‌گوئیم ثبت و ضبط می‌شود و هر گامی برمی‌داریم در حساب ما نوشته می‌شود، و مسئول تمام اعمال و قضاوتها و اعتقادات خود هستیم».
- ج - باید سطح رشد فکری را بالا برد چرا که پیروی از غیر علم غالباً کار عوام ساده لوح و افراد ناآگاه است که با شنیدن یک شایعه بی‌اساس فوراً به آن می‌چسبند و داوری می‌کنند، و الگوی کار خود را از آن می‌گیرند.

۲ - متکبر مباش!

آیه بعد به مبارزه با کبر و غرور برخاسته و با تعبیر زنده و روشنی مومنان را از آن نهی می‌کند، روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده، می‌گوید: «در روی زمین از روی کبر و غرور، گام برمذار» (و لا تمش فی الارض مرها).

«چرا که تو نمی‌توانی زمین را بشکافی! و طول قامتت به کوههانی می‌رسد»!

(انک لن تخرق الارض و لن تبلى الجبال طولا)

اشاره به اینکه افراد متکبر و مغرور غالبا به هنگام راه رفتن پاهای خود را محکم به زمین می‌کوبند تا مردم را از آمد و رفت خویش آگاه سازند، گردن به آسمان می‌کشند تا برتری خود را به پندار خویش بر زمینیان مشخص سازند! ولی قرآن می‌گوید: آیا تو اگر پای خود را به زمین بکوبی هرگز می‌توانی زمین را بشکافی یا ذره‌ناچیزی هستی بر روی این کره عظیم خاکی. همانند مورچه‌ای که بر صخره بسیار عظیمی حرکت می‌کند و پای خود را بر آن صخره می‌کوبد و صخره بر حماقت و کمی ظرفیتش می‌خندد. آیا تو می‌توانی - هر قدر گردن خود را بر فرازی - هم طراز کوه‌هاشوی یا اینکه حد اکثر می‌توانی چند سانتیمتر قامت خود را بلندتر نشان دهی در حالی که حتی عظمت بلندترین قله‌های کوه‌های زمین در برابر این کره، چیز قابل ذکری نیست، و خود زمین ذره‌بی‌مقداری است در مجموعه جهان هستی. پس این چه کبر و غروری است که تو داری؟!.

جالب توجه اینکه قرآن، تکبر و غرور را که یک خوی خطرناک درونی است مستقیما مورد بحث قرار نداده بلکه روی پدیده‌های ظاهری آن، حتی ساده‌ترینش، انگشت گذاشته، و از طرز راه رفتن متکبران و مغروران خودخواه و بی‌مغز سخن گفته است، اشاره به اینکه تکبر و غرور، حتی در سطح ساده‌ترین آثارش، مذموم و ناپسند و شرم‌آور است. و نیز اشاره به اینکه صفات درونی انسان، هر چه باشد خواه و ناخواه خود را در لابلای اعمالش نشان می‌دهد، در طرز راه رفتنش، در نگاه کردنش، در سخن گفتنش و در همه کارش.

به همین دلیل تا به کوچکترین پدیده‌ای از این صفات در اعمال برخوردیم باید متوجه شویم که خطر نزدیک شده و آن خوی مذموم در روح ما لانه کرده

است و فورا به مبارزه با آن برخیزیم.

ضمنا از آنچه گفتیم به خوبی می‌توان دریافت که هدف قرآن از آنچه در آیه فوق آمده (همچنین در سوره لقمان و بعضی دیگر از سوره‌های قرآن) این است که کبر و غرور را به طور کلی، محکوم کند، نه تنها در چهره خاصی یعنی راه

رفتن.

چرا که غرور سرچشمه بیگانگی از خدا و خویشتن، و اشتباه در قضاوت، و گم کردن راه حق، و پیوستن به خط شیطان، و آلودگی به انواع گناهان است. علی (علیه السلام) در خطبه «همام» درباره صفات پرهیزگاران می فرماید: و مشیهم التواضع: «آنها متواضعا راه می روند». نه تنها در کوچه و بازار که خط مشی آنها در تمام امور زندگی و حتی در مطالعات فکری و خط سیر اندیشه ها توأم با تواضع است. برنامه عملی پیشوایان اسلام سرمشق بسیار آموزنده ای برای هر مسلمان راستین در این زمینه است.

در سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: هرگز اجازه نمی داد به هنگامی که سوار بود افرادی در رکاب او پیاده راه بروند، بلکه می فرمود: «شما به فلان مکان بروید و من هم می آیم و در آنجا به هم می رسیم، حرکت کردن پیاده در کنار سواره سبب غرور سوار و ذلت پیاده می شود!» و نیز می خوانیم: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر روی خاک می نشست، و غذای ساده همچون غذای بردگان می خورد، و از گوسفند شیر می دوشید، بر الاغ برهنه سوار می شد. این گونه کارها را حتی در زمانی که به اوج قدرت رسید - مانند روز فتح مکه - انجام می داد، تا مردم گمان نکنند همین که به جائی رسیدند باد کبر و

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۲۴

غرور در دماغ بیفکنند و از مردم کوچه و بازار و مستضعفان فاصله بگیرند و از حال توده های زحمت کش بیگانه شوند. در حالات علی (علیه السلام) نیز می خوانیم که او برای خانه آب می آورد و گاه منزل را جارو می کرد. و در تاریخ امام مجتبی (علیه السلام) می خوانیم که با داشتن مرکب های متعدد، بیست مرتبه پیاده به خانه خدا مشرف شد و می فرمود: من برای تواضع در پیشگاه خدا این عمل را انجام می دهم. آیه بعد به عنوان تاکید بر تمام احکامی که در مورد تحریم شرک و قتل نفس و زنا و فرزندکشی و تصرف در مال یتیمان و آزار پدر و مادر و مانند آن در آیات پیشین گذشت میگوید: «تمام اینها گناهش نزد پروردگارت منفور است» (کل ذلک کان سیئه عند ربک مکروها).

از این تعبیر روشن می‌شود که بر خلاف گفته پیروان مکتب جبر، خدا هرگز اراده نکرده است گناهی از کسی سر بزند، چرا که اگرچنین چیزی را اراده کرده بود با کراهت و ناخشنودی که در این آیه‌روی آن تاکید شده است سازگار نبود.

و نیز ضمناً روشن می‌شود که تعبیر مکروه در لسان قرآن حتی در مورد بزرگترین گناهان نیز به کار می‌رود.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۲۵

۳ - مشرک مشو؟

باز برای تاکید بیشتر و اینکه این احکام حکیمانه همگی از وحی الهی سرچشمه می‌گیرد، اضافه می‌کند: «اینها از امور حکمت‌آمیزی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده است» (ذلک مما اوحی الیک ربک من الحکمة).

تعبیر به «حکمت» اشاره به این است که این احکام آسمانی درعین اینکه از وحی الهی سرچشمه می‌گیرد با ترازوی عقل، نیز کاملاً قابل سنجش و قابل درک است، چه کسی می‌تواند زشتی شرک یا قتل نفس، یا آزار پدر و مادر و همچنین قبح زنا، و کبر و غرور، و ظلم به یتیمان، و عواقب شوم پیمان‌شکنی و مانند آن را انکار کند.

به تعبیر دیگر این احکام هم از طریق حکمت عقلی، اثبات شده‌است، و هم از طریق وحی الهی، و اصول همه احکام الهی چنین است هر چند جزئیات آنرا در بسسیاری از اوقات با چراغ کم‌فروغ عقل نمی‌توان تشخیص داد و تنها در پرتو نورافکن نیرومند وحی باید درک کرد.

بعضی از مفسران از تعبیر «حکمت» این استفاده را نیز کرده‌اند که احکام متعددی که در آیات پیشین گذشت از احکام ثابت و مستحکم و غیر قابل نسخ است که در همه ادیان آسمانی بوده است، فی‌المثل شرک و قتل نفس و زنا و پیمان شکنی، چیزی نیست که در هیچ مذهبی، مجاز شمرده شده باشد، پس این احکام جزء محکومات و قوانین ثابت محسوب می‌شود.

سپس همانگونه که آغاز این احکام از تحریم شرک شروع شده بود با تاکید بر تحریم شرک آنرا پایان می‌دهد و می‌گوید: «هرگز برای خداوند یگانه شریکی قائل مباش و معبود دیگری را در کنار الله قرار مده» (و لا تجعل مع الله الها آخر).

چرا که این امر سبب می‌شود که «در آتش سوزان دوزخ بیفتی درحالی که

هم سرزنش خلق خدا دامنگیر تو شود و هم طرد و قهر خالق» (فتلّی فی جهنم)

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۲۶

ملوما مدحورا).

در حقیقت شرک و دوگانه پرستی، خمیرمایه همه انحرافات و جنایات و گناهان است، لذا بیان این سلسله احکام اساسی اسلام از شرک شروع شد و به شرک نیز پایان یافت.

در آخرین آیه مورد بحث، به یکی از افکار خرافی مشرکان اشاره کرده و پایه منطق و تفکر آنها را به این وسیله روشن می سازد و آن اینکه: بسیاری از آنها معتقد بودند که فرشتگان دختران خدا هستند در حالی که خودشان از شنیدن نام دختر، ننگ و عار داشتند و تولداو را در خانه خود مایه بدبختی و سرشکستگی می پنداشتند!

قرآن از منطق خود آنها اتخاذ سند کرده، می گوید: «آیا پروردگار شما پسران را تنها در سهم شما قرار داد و خود از فرشتگان دخترانی انتخاب کرد» (افاصفاکم ربکم بالبنین و اتخذ من الملائكة اناثا).

بدون شک فرزندان دختر همانند فرزندان پسر از مواهب الهی هستند و هیچگونه تفاوتی از نظر ارزش انسانی ندارند، اصولاً بقاء نسل بشر بدون هیچ یک از آنها امکان پذیر نیست و به همین دلیل تحقیر دختران که مخصوص جوامع جاهلی بوده و هست یک فکر خرافی است که ریشه های آنرا در بحثهای گذشته بیان کرده ایم.

ولی هدف قرآن این است آنها را با منطق خودشان محکوم سازد که شما چگونه افراد نادانی هستید برای پروردگارتان چیزی قائل می شوید که خود از آن عار دارید.

سپس در پایان آیه به صورت یک حکم قاطع می گوید: «شما سخن بسیار

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۲۷

بزرگ و کفرآمیزی می گوئید» (انکم لتقولون قولاً عظیماً).

سخنی که با هیچ منطقی سازگار نیست و از چندین جهت بی پایه است زیرا.

۱ - اعتقاد به وجود فرزند برای خدا اهانت عظیمی به ساحت مقدس او است،

چرا که نه او جسم است نه عوارض جسمانی دارد، نه نیاز به بقاء نسل، بنابراین اعتقاد به فرزند برای او صرفاً از عدم شناخت صفات پاکش سرچشمه می‌گیرد.

۲ - چگونه شما فرزندان خدا را همه دختر می‌دانید؟ در حالی که برای دختر پائینترین منزلت را قائلید این اعتقاد سفیهانه اهانت دیگری از نظر پندارهای شما به خدا است.

۳ - از همه گذشته این عقیده اهانتی به مقام فرشتگان الهی است که فرمانبران حقند و مقربان درگاه او شما از شنیدن نام دختر، وحشت دارید ولی این مقربان الهی را همه دختر می‌دانید.

آری با توجه به این امور به خوبی روشن می‌شود که این سخن، سخن بسیار عظیم و بزرگی است، بزرگ از نظر انحراف از واقعیات، بزرگ از نظر گناه و کیفر و بالاخره بزرگ از نظر عرف و عادت خودتان، همان عرف و عادت زشتی که دختران معصوم را تحقیر می‌کرد و احترام آنها را می‌کاست. اما اینکه چرا مشرکان، مشرکان عرب، فرشتگان را دختران خدای پنداشتند؟ و همچنین چرا عرب جاهلی دختران را زنده بگور می‌کرد و از شنیدن نام آنها وحشت داشت؟! و نیز نقش اسلام در احیای ارزش و مقام زن و مبارزه با هر گونه تحقیر جنس زن بحثهای مشروحی در جلد یازدهم در ذیل آیات ۵۷ تا ۵۹ سوره نحل آمده است که مطالعه مجدد آنرا توصیه می‌کنیم.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۲۸

آیه ۴۱ - ۴۴

آیه و ترجمه

۴۱ و لقد صرفنا فی هذا القرآن لیذکروا و ما یزیدهم الا نفورا

۴۲ قل لو کان معه الهة کما یقولون اذا لابتغوا الی ذی العرش سبیلا

۴۳ سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا

۴۴ تسبیح له السموات السبع و الارض و من فیهن و ان من شیء الا یسبح

بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم انه کان حلیمافغورا

ترجمه :

۴۱ - ما، در این قرآن انواع بیانات موثر را آوردیم تا متذکر شوند، ولی (گروهی از کوردلان) جز بر نفرتشان نمی‌افزاید.

۴۲ - بگو اگر با او خدایانی - آنچنان که آنها می‌پندارند - بود، سعی می‌کردند

راهی به سوی (خداوند) صاحب عرش پیدا کنند.
۴۳ - پاک و برتر است او از آنچه آنها می گویند، بسیار برتر!
۴۴ - آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند همه تسبیح او می گویند، و هر موجودی تسبیح و حمد او می گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید او حلیم و آمرزنده است

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۲۹

تفسیر:

چگونه از حق فرار می کنند؟!

از آنجا که سخن در آیات گذشته به مساله توحید و شرک منتهی شد، در آیات مورد بحث این مساله با بیان روشن و قاطعی دنبال می شود.
نخست از لجاجت فوق العاده جمعی از مشرکان در برابر دلائل مختلف توحید سخن به میان آورده می گوید: «ما در این قرآن انواع استدلالات و بیانات موثر را آوردیم تا آنها متذکر شوند و در راه حق گام بردارند، ولی این همه بیان و استدلال جز بر نفرت و فرار آنها نیفزود» (و لقد صرفنا فی هذا القرآن لیزکروا و مایزیدهم الا نفورا).

«صرف» از ماده «تصریف» به معنی تغییر دادن و دگرگون ساختن است، و مخصوصا با توجه به اینکه از باب «تفعیل» است، معنی کثرت را نیز در بردارد.

و از آنجا که بیانات قرآن در زمینه اثبات توحید و نفی شرک، گاهی در لباس استدلال منطقی، گاهی فطری، زمانی در شکل تهدید، گاهی تشویق، و خلاصه از انواع طرق و فنون مختلف کلام برای آگاه ساختن و بیدار کردن مشرکان استفاده شده است، تعبیر به «صرفنا» در مورد آن بسیار مناسب است.

قرآن با این تعبیر می گوید: ما از هر دری وارد شدیم، و از هر راهی استفاده کردیم تا چراغ توحید را در دل این کوردلان بیفروزیم، اما گروهی از آنها آنقدر لجوج و متعصب و سرسختند که نه تنها این بیانات آنها را به حقیقت نزدیک نمی سازد بلکه بر نفرت و دوری آنها می افزاید!

در اینجا این سؤال به ذهن می رسد که اگر این بیانات گوناگون نتیجه معکوس دارد، ذکر آنها چه فائده ای خواهد داشت؟!
پاسخ این سؤال روشن است و آن اینکه قرآن برای یک فرد یا یک گروه

قبل

فہرست

بعد